

۳۰۹۳۵

نثراد و زبان

نٹمارش
کی استوائ

بہا:

یک توپان (۱۰ قران)

بنام خدا

سالهاست که درباره براد نامدار و برگزیده ترین اسبید بوستان « هند اروپ » گفتگوها در حاسته که « ویره درسد سال گذشته هر آنچه از « آریس » بیشتر گفته و شنیده و نوشته و خوانده آمد - ایران (گرفتار هراران بدبختی در گذشته) هم حواموشترا ماند که گوئیا ایرانی بخواست در آن روزهای نیره و تارش از دودمان کیوانجا و فر هنگ پراهای خود چیزی نگویند . آری ' هیچکس در روزهای بدبختیش ' که اگر خدای ما در سوور و گنار است اگر آسایش ندارد و اگر بیمار یا همس دردمند است ' - هرگز آن خواهش و توانائی را ندارد که از ورورگار های در حشان بیش و بدشینیاش سخنی بر آب آرد یا سگارد و یا باجمشهای سخنوران در آید .

ساس سوم اسفند ۱۲۹۹ که ماذر مهین را از چنگال مرگ رهانده و دولت ایران از سایه اعیان حضرت همایون پهلوی شاهنشاه از هر سو پیایی بیشرعت نموده که اینک ما همه در زیر پر تو خورشید سبید حتمی سرامراری داریم .

کنون که ' درس سدها بیشرعت گوناگون فروغ فرهنگستان هم ابروخته گشته ' هنگام آن رسید ، که درباره هند اروپ گفته شود « همین ایران گهواره آریس - نژاد و زبان ما آریاییست »

در اینجا از آویژه گفته‌های برخی از گروه زبان شناسان، نژاد شناسان و زمین شناسان که درباره آریائیها بازرسیها و بررسیها نموده‌اند، بیک اندازه‌ئی یادداشت می‌گردد و آنچه که باید گفته شود چون آغاز کار، با کوتاه ترین نگارش پایان میدهد.

نیز، ناگفته نماند، که همه مردم کیتی، از هر نژاد و زبان، یکسان و ارجمندند و اندیشه ستایش باین و سرزنش بآن نبوده و نیست. همین از هزاران هزار نگارش ما را که یونانیان و تازیان و دیگران بآتش سوزانده، بآب شسته و همه را نابود کرده‌اند « مویه و سوکه » (سوکی) نداریم و تنها سخن از نژاد و زبان خودمان است.

((« مویه » گریه بانوا را گویند. « سوکی » غم گساری را نامند. « موسوکی » زاری بانوا و ساز میباشد که عرب منش آن « موسقی » و بزبان های اروپائی « موسیک » (موزیک) میباشد.))

آری آ

« آری آ » بزبان دانشاموزی باستانی هند. آرش (معنی) نژاد آزاد
بزرگوار را میدهد.

شاید بتوان پنداشت که « اریستوکرات » از واژه (لغت) نامبرده
آمده باشد.

مهجیشت (اعلیحضرت) داریوش خویشتن را « آری یا » خواند.
(مهجیشتا - مهریشت در اوئستا بارش اعلیحضرت آمده

و همین واژه است که به لاتین « مگیستا » (ماژیستاس) نوشته شده و بزبان
های اروپائی بویژه (بخصوص) بانگلیسی «مجیستی» و فرانسسه «ماژیسته»
میباشند.)

در « ویدیا » اشونامه برهمنی (کتاب مقدس برهمنان) « آریا »
چیرمند (فانج) شناخته شده است و در اوئستاهم از سرچشمه آریائیها
یاد شده است.

ایران و آسیای میانی را نویسندگان یونان باستان « آری آنا » و « آریا » نامیدند.
تزدیک بچهارصد سال پیشازین گروهی از دانشمندان در پس داستان
های دیرین که گفته شده بود: « آریائیها پیش از تاریخ از یکجائی آمدند »
چنین آورده اند که آرینها، نیمی در ایران و در هند اواختری (شمالی) و
نیمدیگر در اروپا، میزیستند.

(برخی از خردمندان گفته اند که « هیستوار » (تاریخ) از واژه
« ازتار » (از تاریکی) که عربنش (معرب) آن تاریخ شده است، در زبان
پارسی، بسان زبانهای اروپائیان، واژه های « سالمه » (کالیندر) و « روزمه »

(دست) هم جدا گانه میباشد.

سالنامه نیز از ارمغانهای کنکاشستان است که بفرهنگ ایران
بر گذار نمودند)

چون برخی از فرزندان، در سید وندی سال پیش ازین، دریافتند که
زبانهای پارسی و ژرمنی را نزدیکی بیشماری باهم میباشد، پس از آن،
بررسی (تحقیق) زبانها هم بمیان آمد؛ تا آنکه آقای ویلیام جونز انگلیسی،
در سال ۱۸۸۶ عیسوی، نخستین فروغ را چنین افروخت که « زبان
سانسکریت کم مانندتر از زبان پارسی زبانهای باختر زمین (اروپا) نیست
و که آن رساتر از زبان گریک و داراتر از لاتینی میباشد » پنداشت وی
هر سه زبان از یکجا آمده و زبانهای ژرمنی و کلت، را، نیز گفته اند؛ از همان
دو دمان میباشدند. لادبر آن (بناء بر آن) در شناسائی هند و ژرمن، از آنسایها،
گفتگوها برخاست، که پس از چندی، کم کم از سود بازرسی (نقتیش)
خاندان زبانها شد، که آسیای میانی «گهواره اژاد اروپائیهها» شناخته و
نخستین مرزبوم آرینها را بسامانهای زیری نامبردند :-

« از پامیر کشیده بیابان هیمالای و پنجاب گذشته، بدریای پارس،
از آنجا سر بالا بکردستان، ارمنستان و گرجستان، و برگشته بخاور (مشرق)
بدریای خزر، ببخارا و بهمه سر زمین میانه رودخانه های «سیرداریا» و
«آموداریا» نیز رسیده بیامیر» که در آموزشنامهای دبیرستانها بنگارش
در آمد.

((«سیرداریا» بزبان پهلوی از دو واژه گرفته شده است : «سیر»
(برابر گرسنه) «داریا» (همانا «دریا» است) بآرش «دریای سیرآب» (رود

خانه پر آب) میباشد. «آموداریا» نیز از شهر «آمو» (شهر باستانی آنجا) بارش «رودآمو» (دریای آمو) نام گرفت؛ شاید برای اینکه سیحون کودتر، پهن تر و چهل و هفت فرسنگ درازتر از جیحون است، بآن «دریای سیر» نام دادند.)

برخی دیگر از دانیان گفته اند که «رانپج» (مسقط الرأس) آرینها در اسکاندیناوی بوده است و همینکه یخبندان آنجا، پیاپی، بدر از ازشید، همه شان، از آنجاها کوچیده و بخاور زمین (آسیا) رفته که از «کوپ کاژه» (قفقاز) تا پنجاب و از آنجا تا پایان رود تیگر (دهنه تیگریس) را برای خویشتن «خهر» (وطن) برگزیدند.

((کوپ کاژه، نیز از دو واژه پهلوی ساخته شده است: «کوپ» (کوه) «کاژه» (کمینگاه) سرهم «کوه کمینگاه» است که با انگلیسی «کوه کثریا» و فرانسوی «کوه کاز» نامیده، ون (ولی) روسها آهنگ تازی آنرا گرفته «کاو کاز» مینامند.

((«ون»، همسیر از (ترجمه) «ولی» است. این واژه هنوز در توده بکار برده میشود؛ چنانکه میگویند: «چیزی بگو که توش «ون» نباشد این گفته هایت همش «ون» دارد - بی ون بگو»))

دسته نهم از دانشوران، یادداشتهای اشونامهای باستانی ایران را که ایرانیان دوبار کوچیدند، با سرگذشت تاریخ آریائیها، که از سوئد و نوروژ و دانمارک کوچکن شدند، بداستانهای ششماه روز، ششماه شب و

سرهای بیمناک ، زمین بهشتیان (مثل جنت) دعساز (موافق) یافته و دومین کوچ را هم دیماس (توضیح) دادند که از هند بارویا رویداده بوده است . یکی از گواهایشان اینست که « ژامانیکه (ژامان - دمان یارسیست که عربنش آن زمان شده است) آرینها از بالای کره پیائین آمدند ، یگسانه درختی را که از درختان اسکاندیناوی ، در پیائین دست هیمالیا یافتند ، همانا ، درخت « بهرگو » بود که بهمان نام نامیدند و بسانسکریت « بهوریا » شده است .

((بلاتین « بتیولا » بانگلیسی « بیدرج » بفرانسه « بولو » بروسی « بیریوزا » مینامند و شنیده شد که بفارسی هم آنرا « بتولا » گفته بودند که کنون « سندر » و « غان » نامیده میشود .))

زبان شناس آلمانی ، آقای شلیخر ، آورده است ، که آریائیا ، پیش از تاریخ ، خانه بدوش بودند ، سپس بدو کاروان رهسپاری گرفتند که از يك کاروان دودسته برآمده ، چنانکه يك دسته آن اروپای زبیری را بچنگ آورده ، که کلتها ، ایتالیا ئیها و یونانیان پدید آمدند و دسته دیگر آسیای میانی را فرا گرفته ، ایرانیان و پنجابیان نامیده میشوند ؛ دومین کاروان راه اروپای خاوری را پیش کشید که بتیان ژرمنی را ریخته و سرچشمه لیتوها و اسلاویان را گشوده ، هر دو کاروان (هر سه دسته با هر هشت شاخه) کاخ نشین گشتند و از این رو گفته میشود : « هند ژرمن » « هند اروپ » (آرین) .

در سال ۱۸۴۸ بود که زمین شناس نامی ، بلژیکی ، آقای دو مالیوس

دوآللوآ ، پرچم شورش دیگری افراشت که چون تاریخ میگوید «چیرمندان گال (کلتهائیکه در ایتالیا ی اواختری میزیستند و فرانسه را گرفتند) و یونان و روم از باختر زمین بخاور زمین شتافتند ، پس ، هرگز ، آریائیاها از پنجاب باروپا نیامده و باشد که از اروپا به آسیا گذشته ، تا اواختر هندوستان پخش شده و جایگرفتند ؛ وی ، نیز شگفتا میزانه میگفت : «چگونه از آسیا باروپا آمده باشند که در میان اروپائیان زرد مویان بسیارند و در گروه هند و ایران کمیاب میباشند ؟ »

گفته های یکی از انگلیسیهای استاد زبان (کوبا آقای لاتهام بود) با استاد بائیکی ، بالا نامبرده ، یاری بخشید : « سازمان وریشه بندی زبان اسلاو و لیتو با سانسکریت وابستگی بسیار کهن را ، باهم ، نشان میدهد که دارا میباشند » و وی میگفت که : « پس چرا نباید پنداشت که گهواره آریائیاها در اروپا بوده است که از فرزندان آنان ، دسته هائی ، به ایران و به هندوستان اواختری رفته و استواری گرفتند » .

سخنان پند آمیز آقای بروکا ، فرانسوی ، از موشکافیهای که وی در نواد شناسی داشت ، بیاسخ دوآللوآ ، بدین گونه بود : « بهتر است ، گفتگوی زبان را با نواد نیامیخت » و وی چون میانجی چنین گفت : « از اینکه بومیان کنونی اروپا پر دور از آب و رنگ اروپائیان ، سالهای کوچ افکنی به آسیا ، بیستند ، بادومالیوس هماندیش است » و ن ، درباره زبان ، او ، گمان دارد که اروپائیان چیره نباشند و برد بآن کسانی باشد که میگویند : « زبان های هند و اروپا از خاور زمین باختر زمین آمده

اند ، « نیز ، وی ، بگفته‌هایش دیماس داد که « شکفتانگیز نیست ، چند هزار آسیائی باروپا کوچیده و زبان و فرهنگشان را بیومیان اره‌شان داده و پایدار کرده باشند » .

پیدایش زبان آریائی را بانو کله‌منس وئوی ، از پیروان داروین ، در اروپا دانسته و گفت که از پخش و بیرون روی زرین هویمان شد که آن زبان در آسیا خانه کرد .

تنی چند ، از خامه ورن ، بهشتیبانی بانوی نامدار گفتند که : « چون واژه‌های شیر ، پیر ، شتر در زبانهای اروپائی از يك بیخ و بن نیامده و واژه‌های درد و بیماری نیز از یکجا آب نمینخورند ، پس گروه یا زبان آریین را نتوان گفت که از آسیا آمده باشد » .

گفته‌های این چند تن بالائی را نیز بیپاسخ نگذاشتند که :

« بسیاری از واژه‌های دوره‌های آغاز زندگی (پریمیتیو) مانند « پدر ، مادر ، برادر » پاسخ ، بسیار روشنی ، برای نامهامیبا شند که از يك بیخ و بن آمده اند . پدر بسانسکریت « پیترا » بیاستانی ایرانی « پیترا » بیونانی « پاتیر » بلاتینی « پاترا » آلمانی « ووتر » بانگلیسی « فاتهر » است . هادر بسانسکریت « ماترا » بایرانی باستانی « ماترا » بیونانی « متتر » بلاتینی « متتر » آلمانی « موتتر » بانگلیسی « مونتر » میباشد . بسانسکریت « بهراترا » بایرانی باستانی « براترا » بیونانی « بهراترا » بلاتینی « فراترا » آلمانی « برودر » بانگلیسی « بروتهر » گفته میشود . درباره « درد » و « بیماری » نیز گفتند که آریائیها کشاورز و تن درست و هرو (شجاع) بودند و ناخوشی را

نمیدانستند که چیست و در جوانی اگر سرگه گریباتشان را میگرفت
همانا در جنگ میشد.

((«هرو» بزبان پهلوی شجاع را گویند. «هروآباد» پارش «شجاع
آباد» است. بزبان فرانسه هم «هرو» شجاع است و این واژه آریه و هردو
از یکجا آمده اند.))

آقای نویندار، نژاد شناس، در این سخنوریها بهمراهان بانو که
بژنومنس رثوی پیوست و وی پیدایش اسپید مویان را «ارویا» نامید
و «آیا کدامین کشور اروپا زانیج آرینها بوده است؟» پیرمش آورد که
آقای بنفی آلمانی «زمینهای اواختری دریای سیاه، میان رود دانیوب
و دریای خزر را نمود» و خود بانورثوی بالکان و آسیای کوچک را نخستین
آریستان شناخت.

يك استاد داستان ور آلمانی در اروپائی بودن آریائیها گفته است :
«هنگامیکه آرینها، دسته بدسته، نشده بودند، تنها، در آلمان میزیستند.
این پندار هاو گفتارها، از دوسر، (پائین بیالا - بالا بیائین)
در آموزشنامههای جهان، چرخ میزد که تا گهتان، واژه های خاندان هند
اروپ، با سازمان ایتالیائی زبان، در رگستان خاوری (مغرب چین) که
هزار سال پیشازین مرده و از میان رفته بود، یافت شدند و نیز زبان
«سومری» که وابستگی بزبانهای دودمان «سیمیتی» ندارد و تا سیصد
و ندی سال پیش از عیسوی در پائین میاند ورود (بین النهرین) زندگی
داشت، پیدا شد که خیشاوندی با زبان هند اروپا، مینمایاند، دارا

میباشد.

هرآنچه که کفه ترازوی آسیائی بودن آریائیدها، از اروپائی آن، سنگیتر بود، بشمار آمدن این دونیز، بسنگینی آن افزودند که یکرشته زنجیر زبانهای آریائی از پائین دست بغداد تا بالا دست کاشغر، پیایی بهم بسته گردید.

«بغ» بزبان باستانی ایران بارش «بُت» و «خداوند» و واژه «داد» بارش گذشته «دادن» (عدل) میباشد. محمد حسین تبریزی در ۲۹۳ سال پیش نوشته است که:

بغداد در نخست «باغ داد» بوده، زیر انوشیروان، هفته یکبار، در آنجا، بمردم بار میداده و بدادشان میرسیده است. میشود هم گفت که نام آنشهر «خدا داد» یا «عدل الهی» و یا بگفته نویسندۀ برهان همانا، از یادگارهای انوشیروان میباشد.

باید «بوء گ» که در زبانهای اسلاویائی (روسی) بارش «خدا» است همین واژه بوده باشد. واژه شکافی (اشتیقاق لغت) «کاشغر» (کاشگر) مینمایاند که از ۲ واژه گرفته شده: «کاش» (کاشانه) و «گر» (غر) جنگ، بارش «کاشانه جنگی» است.

(واژه «گر» نیز، آریائی و فرانسه آنها «گر» است که عربمنش آن «جر» شده است، چنانکه میگویند: «جر نکن».)

شاید، کاشگر، يك شهر با بر گ (برج) و بارو بوده است که چنین «بر نام» (لقب) گرفت، زیرا، آشهر، بزبان ماندارین چینی «سینکیانگ»

نامیده میشود. « لقب » را « یاژنامه » هم گفتند .

((« بورگ » (بورغ) برگ - برگ « چون » کیو نیکسبرگ ،
نیشابورگ ، پترسبورغ ، هامبورگ ، همه ، آریائی و ازیک ریشه آمده و
یک آوش دارند .))

چندسالی نیست که یکی از بزرگواران ایتالیائی ، آقای پتسکالی (پیچگالی)
زبان شناس ، در پس آنهمه بازرسیها و بررسیها ، به بگو و آگو ها چنین
پایان داده است : « آریائیها از آغاز پیدایش در همانجا ها بوده که اکنون
همه در همان جا های خود زیست دارند و شانشینشان (صدر - مرکز) هم
آن تکه از آریا بوده است که ما اکنون آنجا را ایران مینامیم . »

درخت زبان آریائی را ، تا کنون ، در سه شاخه بر چین
نموده اند :-

۱ - سانکریت (زبان دانشاموزی باستانی هند) که با کیش بودائی
تأثیر و خفا و ژاپون رفته است .

۲ - زند اوئستا ، پهلوی (هنوز تالشها - در باختر گیلان
با واژه این شیرین زبان گپ میزنند) دری (پارسی از آن سر بر آورد) گراپار
(زبان کهنه ارمنی) با کتری (یشتو) و زبان کردی .

(« گپ » گپتن - که گفتن شده از واژه « گپ » آمده است .)

۳ - ژرمنی ، یونانی ، روسی (لائینی) لیتونی و اسلاویائی (زبان
روسی از آن رخ کرد) بشمارند .

اکنون بیش از یکهزار و پانصد کرور مردم ، بزبانهای خاندان

آرین، سخن میرانند، زیر ابرخی زبانها، ازین شاهشاخه‌ها، شاخها کرده، پیوندها شده و شکوفه‌ها نموده‌اند.

آمیختگی واژه‌های آریائی، در زبانهای همان دودمان، از یکی بدیگری، چنانکه در اروپا رواج دارد، نه تنها، با کشان نمیشود و باشد که بفراخیشان یاوری میدهد و چون پیوند آنها، بهم، ساز هدآیند، پس پروریده‌تر میگردند.

آهنگهای زبانهای آریا نژاد گوشخراش نیستند و لپزها (الفاظ) از بیخ گلو سدا نمیدهند، دهان هیچ سخنوری بی اندازه باز نمی‌شود و بدگلی نمیآورد. بگواهی همین پارسی که دلپذیر، دلپسند، دلچسب و شیوا (فصیح) است - برای انجمن آرائی، آشتی و مهر انگیزی بسی توانا میباشند.

چگونه دامپزشکیها، در جفت کردن اسبان، باغبانان در پیوند نمودن درختان، سازوران در آهنگ آرائی، نگارگران در رنگامیزی، بینا و شناسا و استادان نیز، ازیند پزشکان، در نژاد پروری، بهتری بیارمیآید، آمیختگی واژه‌ها هم، از زبانی زبانی، چنان اندیشه‌ها بایدتالیز از سازمان زبان دور نیافتد و دشواری نیآورد.

اگر يك واژه بیگانه‌ای، بزبانی که مانند آن در آن زبان نبوده باشد، خواهی نخواهی در آمدنی بوده باشد، آنرا باهنگ زبان وام ستان نزدیک میسازند، مگر اینکه آن واژه از آساک (اصل) به آن زبان نزدیک بوده و یا بفورس ماژور «میانهاوشی» (بین‌المللی) چون تلکراف، تلفن، پست،

الکثریک و ووبهمان اینزید برقتنی باشد.

تازیان، آنچه که از واژه های آریائی گرفتند، همه را بلینزهای عربی در آوردند، مانند:

«چراغ» (سراج) «آبریژ» (ابریغ و اباریغ) «پول» (فلوس که تا بافلاس هم بردند) و و و.

از درخت زبان سیمیتی دو شاهشاخه می شمارند که یکی به آسیای پیشی (مقدم) و دیگری بافریکای اواختری نزدیک شده و از یک شاخه زبانهای عربی، سیریائی، حبشه ئی، کبئی (مصری) و بربری رسته و از شاخه دیگر زبانهای آسوری، عبری (یهودی) فینیکی و آرامی روئیده اند. چون آهنک، سدا، شیوه و سازمان عربی فارسی نمی افتد، پس هرآینه، اگر زبان پارسی نیازمند بیک و یا چند، واژه عربی میباشد، که مانند آنرا خود ندارد و از زبان های خاندان آریین نیز نتواند جست، باید آن یا آنها را بلینز خود ساز آورد.

آنکس که گفت: «هشت حرف است کاندز فارسی ناید همی» ث، ح، ص، ض، ط، ظ، ع، ق، گوئیا، نه تنها، خواسته شناسائی همین الفبا را (که از کوفی گرفته و باین ریخت در آورده)، آنچه که باهنک زبان فارسی سازمی آید، آسان کرده باشد، شاید میخواست کوشزد کند که نوله های (کلمات) عربی را در فارسی نشاید جای داد.

راست است که واژه های با «پ، چ، ژ، گ» بیچون و چرا فارسی میباشد، و ن، همه واژه هائیکه با «ث، ح، ص، ض، ط، ظ،

ع، ق، میباشند، بدون گفتگو، عربی نیستند. «اصل» و «لفظ» را چنانکه در بالا نموده شد. از «آسال» و «لپز» گرفته اند «آیا کیوسرت، حنا، طناز، ضجاج، عروس، قالی» عربی بشمار میآیند؟ پس، نه همین باید میان واژه هائیکه با «ا، ب، ت، ج، خ، د، ذ، ر، ز، س، ش، غ، ف، ک، ل، م، ن، و، ی، ه» نوشته میشوند فارسی را جستجو نمود و باشد که واژه های بسیاری از فارسی در آن هشتا عربنش (معرب) گردیدند که باید آنها را هم جست و دوباره باهنگ خودشان بکار برد. در زبان پارسی تریته، مادینه، جاندار، بیجان ندارد و فروزه (سفت) مانند زبانهای اروپائی پیش از نام جای داد - چون «سبه چشم، بلند اندام، سفید آب، سیاهکوه و اردبیل».

((«یدل» بیونانی «یوئل» (کنستانتینوپول) «پوولیس» (پرس پوولیس) و بفرانسه «ویل» گردید. «ارد» نیز بارش خشم و هم پیشنام اردشیر است. اردبیل، اگر شهر خشم نباشد، که از روزگارهای باستانی زندانیان را آنجا میفرستادند، وانگاه، شاید شهر اردشیر باشد. از اینرو خود اردشیر بارش «خشمگین شیر» واردکان را میتوان به «معدن غضب» آرش داد.

این دیماسها و واژه شکافیها برای زبان پارسی است که سراسر است روشن، آسان، رسا، دلنشین و شیوا میباشد و که واژه های عربی در فارسی دشواری میآورد و نوله های عربی نیروی زبان را از برماسش (حس) توده دور میکند و چون مردم نمیدانند چه میگویند و چه میشنوند. «به

هیچ سخنی سنجش نمیدهند و بالاخر آنکه کمتر نگارش است که بدون گفتگو باشد و یا بی نوشتن « یعنی » کام نویسنده را برساند .

میگویند پس از نابودی نوشته‌های پارسی ، چون نزدیک بسپندسال عربی نوشته و خوانده بودند که زبان فارسی در شهرها فراموش شده بود که نویسندگان بناچاری واژه های بیگانه را میاوردند .

این پوزش (عذر) را کمتر میتوان پذیرفت

زیرا در پایان همان سپندسال بود که فردوسی :

« عجم زنده کردم بدین پارسی » را گفت و تا

امروز هم توده فارسی سره میگوید و در سراسر مازندران و گیلان واژه بیگانه راه ندارد .

اگر برخی از نویسندگان ، مانند شیخ سعدی ، در هر سده از بیست فارسی و پنج واژه های بیگانه را (اگر باورسی شوند ، میان همان از بیست فارسی و پنج هم واژه های بسیاری فارسی آسال میباشد) آوردند ، دیگر سزاوار نیست که ، پیروی آنان ، تا آنجا ترکمان دایه از مادر مهربان تر شد که بجای پدر (ابوی) مادر (والده) همسر (عیال) برادر (اخوی) دختر (صبیبه) را و و گفت و نوشت !

((ترکمان - در گمان - که زبانی را بزبانی بگمان رساندن و در

بیشتری از زبانهای اروپائی « دروگمان » گفته میشود (واژه آریائیست)

عرب منش آن - ترجمان - ترجمه - و مترجم هم شده است .

يك ايراني كه يادش نبود « سپاس » (سپاسندي - سپاسمدم)
 هنوز در زباتش زنده است ، به همخبرش خرده گرفته و گفت : - چرا
 گفتيد : « مرهمي » و نگفتيد « مرحمت عالي زياد » .

(اسپاسيبو ، كه روسهاميگويند از همين ريشه «سپاس» آمده است)
 زبان آموزي ، بويژه (مخصوصاً) زبانهاي گيتي شناس و زبانهاي
 همسايگان . بسيار كار خوبست ، ون ، زبان خویش ، آنهاي زبان با فرهنگ
 بزرگترين اسپيدنژاد ، را بوام (قرضه) نابجا كشاندن و بهزاران واژه
 پيش يا افتاده فارسي (كه همه ايرانيان زن ، مرد ، پير ، برنا ، شهري ،
 روستائي ، خوانده و نخوانده ميدانند) پشت پا زدن ، نه تنها نكوهش
 ميآورد و باشد كه در برابر روان نياكان شرمساري
 و بميهن گنه ورزي بشمار آيد .

واژه شكافيهها و هم رنگيهها ويكنواختي آرشهاي برخي از واژههاي
 بالا نامبرده ، كه در نگارش اين نامه بخود بخود پيش آمدند ، همه از يك
 بيخ و بن بودن واژه هاي بالا نامبرده گواهي ميدهند و همه باور شناسائي
 آريستان آسياي ميانى ، بويژه همين ايران ، ميباشند .

آقاي جمس هائري بريستد ، استاد دانشگاه شيكاگو ، ميگويد كه ،
 آرينها تا دوهزار سال ، پيش از عيسوي كه باهم ميزيستند ، همه بيك زبان
 گپ ميزدند و پس از آن بويژه ، تا سه هزار و هفتصد و پنجاه سال پيش
 از اين كه آرينها دسته بدسته شده ، هر گروهى پس از آن براي خود
 ليزهائي در گذران زندگي پيدا کرده كه از اين رو زبانها شاخه بشاخه

گشتند ، واژه های آغاز زندگانی آنها ، که همه يك چوره و يك آرشدند ، گواه گفتها میباشد و نیز واژه های برخی دسته ها ، که باهم بوده و یا نزدیک بهم زیست داشتند ، مانند هم میباشد . بهمین رویه بخوبی میتوان پله بندی هر گروه ، یکی پس دیگری ، جدا شده و آمده را دسته بدسته پیدا کرد .

اکنون در امریکا از روی دانشنامه های جمس هاندری بریستد ، استاد نامدار شیکاگو ، در باره هنداروپ چنین میاموزند :

هنداروپ نیاکان اروپائیان امروزی بودند ، ازاینکه پیشینیان ما (امریکائیا) اروپائی بودند ، پس همان خانه بکولان (هند اروپیا) نیاکان ما (امریکائیا) بشمار میایند . تاریخ خانه بدوشان بالای کره (هنداروپ) که نیاکان ما (امریکائیا) باشند هنوز بدرستی ، بدست نیامده و ن ، بسته بروزگار های بسیار کهن است که آنها براهائی چند رهسپاری گرفته بودند و یایانترین کوچنشینیشان از خاور هند اواختری کشیده به باختر و از سرتاسر اروپا گذشته تا بالتیک بوده است ، که اکنون ، همه در همانجا نشسته و فراختر هم پهن و پخش شدند .

باز هم در آموزشنامه آقای بریستد آمده است :

« چون در رهگذر هند اروپیا ، از یائین دست دریای روم (مدیترانه) برخی از سیمیتها ، از سامانهای (حدود) خاور - و اویلون (کلدان) ، شامات ، فلسطین (هبرو) و کارتاژ کشیده تا باختر میزیستند ، پس ، برای آرینها ، نشانی بود که آنجا ها را بدستاورند ، و گرنه دریای سفید را در آغوش میکشیدند .

از این رو . این دو نژاد (آریین و سیمیت) بدرازای مدیترانه ،
از دو سوی آن ، مانند دو ستون ارثش ، روبروی هم ایستاده و کشورها
گستردهند . -

او نیز چنین نگاشته است :-

« نهمین چیزگی میهنگستری با ایرانیان سپس

یونانیان و پس از آن با رومیان بوده است . »

باز هم در جای دیگر آموزشنامه بریستد آمده استکه :-

« اگرچه هنوز کسی ، بیچون و چرا ، نتوانسته بگوید که گهواره
هند اروپا در کجا بوده است ، ون ، آنچه که تا امروز بیگفتگو و بیرجستگی
شناخته شده اینستکه ، گروهی از شاخه خنآوری هند اروپا سوا شده و
در چمنسار خنآوری دریای خزر ، و پائین دستی آن ، بخش گشته و سر بالا
و بچی و بر است هم رفته ، یونان و ایتالیا را هم آراسته و آنها ئیکه در
همانجا ماندند نام « آریینی » خود را نگاهداشتند که
ما (امریکائیها) کنون آنجا را « ایران » میامیم .

بریستد نیز افزود که :-

« تاریخ آریینهای هندوستان اواختری (سانسکریت زبان) پارسیها
مدیها ، برخی از مردم آسیای کوچک (ارمنیها سیتیها) و فیریشها ، هیتیها
یونانیان ، رومیان (ایتالیائیها) سلتها از دو هزار سال پیش از عیسوی
آغاز میگردد و پارسیها و مدیها از همه آریینهای دیگر توانا تر

بودند . اندیشه و گفتار و کردار نیک ، چون کلیدکش

بزرگواری و بلند اندیشی و نیکخوئی آرینها را مینمایاند .

بریستد در شگفتستکه در « وندا » از روزهاییکه ، آرینها باهم ، در خاور دریای خزر و چمنسار پائیندستی آن ، میگذرانند ، یادبودهای شیرینی بخامه آمده است .

آری ! در خدایرستی ایرانیان همین بس که یکی از نامهای پروردگار را « خدا (خود آمده ، خودای ، خودا بارش اینک : هیچکس او را نیاورده - خود پدیدار گشته) نهادند . در دین بهی ، ایرانیان باستان ، آنچه که ، در یگانه پرستی ، آمده بهمان شماره ها هم ، برای دادار یکتا ، نامها خوانده شده است .

نژاد هند اروپا ، نه همین اسپید رنگ ، بلند و میانه اندام ، خوش پیکر ، زیبا ، شیرین سخن ، نیکرفتار ، دلاور (جسور) و مهربان است بهلکه (بلکه) نیک سرشت و تیز هوش و یر مغز میباشد .
فرزودها (دلائل) ئیکه زانیج آریائیهها را در ایران ، نشان میدهد بدینسان میباشد . -

۱ - در هیچیک از سرزمینهای آریین نشینی نام آرینها بآن خهر داده نشده مگر « ابران » که آن نام را دارا بوده است .

۲ - از بررسیها و بازرسیهای و جستجوهای دانشمندان (نژاد شناسان زبان شناسان و زمین شناسان) هر جا را که آریین نشین شناخته و هر گروهی را که از آن نژاد بشمار آوردند ، ایران زمین در آن میانه و ایرانیان از فرزندان آن بشمار آمدند .

۳ - گروهی هم از فرزندان جهان، نخستین هدیهن آرینها را در خاور دریای خزر و پائین دستی آن دانستند.

۴ - در زند اوئستا از کوچکنی و رهسپاری ایرانیان یاد شده است.

۵ - در وئدا روزهائی که ایرانیان (آرینها) باهم، در کنار دریای خزر، گذراندند، یاد بود هامیباشد.

۶ - داریوش در نگارشهای تاریخی خود خویشتن را «آریا» نامید.

۷ - همه نویسندگان یونان باستان همین ایران را زمین آریین نام بردند.

۸ - بیشتری از واژه های باستانی زبانهای اروپائی را میتوان با واژه شکافی زبان پهلوی بآرش (بمعنی) آورد، مانند: «کی سر» ((عرب منش آن قیصر - در روم بامیراتور ها گفته و تا روزهای خودمان بزبان آلمانی هم از پاژ نام های تاجداران بود که اعلیحضرت ویلهلم نیز چنین نامیده میشد «میتوان آورد که «کی» فرانسه آن «کنت» ترکی آن «خان» عربی آن «امیر» و «سر» عبری: رأس - قوت - مقدم را گویند «کی سر» (امیر الامراء... خانباشی - پیشرو بزرگان) امپراتور است.

«آسترانوم» (منجم) «آستر، استار، ستار، ستاره» میباشد، «نوم، نام، نامیدن، یا نمودن باشد». بزبان کهنوی فارسی میتوان گفت «ستاره نمای - ستاره نامی». (کسیکه ستاره را مینماید و مینامد)

« تن تر » بفرانسه و « تندر » بانگلیسی - غرش (رعد و برق) را گویند « تند » بزبان ما چیزیکه از جائی بر جهند و « هور » نیز یکی از نامهای آفتاب (روشنی، درخشندگی و آتش) میباشد. « تند هور » به آرش: جهنده آتش، جهنده روشن و جهنده خورشید (رعد و برق) همان « تندر » میباشد که بزبان امروز فارسی هم تندر است.

« اُریان » (مشرق) الفونون که در زبان مانثانی افزایش است برکنار نموده، و انگاه « اُری، اُر، یا، هوری، هور » (یکی از نامهای خورشیدی است) سوی خورشید را مینماید « هوریان » (مشارق) و دیگر واژه‌ها هم همین جوره‌ها بسیارند که در زبانهای اروپائی، باین خوبی و آسانی، آرش گشائی ندارند.

۹ - همه آنفرزانگانیکه در پیدا کردن نخستین آرامگاه، یا کاخ آریمن، کوششها نموده اند، همه شان آورده اند که از میان گروه آرینها، آن دسته تیکه پیش از همه میهن آرائی نمود، همانا ایرانیان موده اند و آنجا کشور ایران نامیده میشود.

ایران گهواره آریمن - نژاد و زبان ما آریائیست.

پارسی	عربی	پارسی	عربی
آرش	معنی	شانشین	صدر (مرکز)
آسان	اصل	شیوا	فصیح
آغاز	ابتدا	فر نود	دلیل
آویزه	خالص	کشاورز	فلاح
ارمغان	هدیه (سوقات)	کویکاژ	فقہ ز
اشو	جنتی (مقدس)	کوچیدن	ہجرت (مہاجرث)
اواختر	شمال	کیوات (بلندترین)	افلاک
بازرسی	تفتیش	گپ	حرف
بررسی	تحقیق	گر (غر)	جر (حرب)
بورگ	برج	گبئی	دنیا
بنج	بت (صنم)	لیز (لیزدن)	لفظ
بوم	منزل و ماوا	مرز	سرحد
بوڑھ	مخصوصاً		منزل و ماوا
بیل (ویریل)	بلد - مدینہ	مرزبوم	محدود (وطن)
پاز نام	لقب (تخلص)		(ولایت)
پاسخ	جواب	موسنوزکی (موزیک)	موسیقی
چیزہ	تسلط (غالب شدن)	مویہ	نوحہ
چیز مند	غالب (فاتح)	مہجیشٹ	اعلیٰ حضرت اقدس
خاور	شرق	(باواڑہ شکامی)	اشتقاق لغت:
خوساز	موافق	مہ	اعلا
دیاس	توضیح	حی	قدس
زانیچ	مسقط الرأس	شت	حضرت
زامان (دمان)	زمان		
سامان	حد (طرف)	ون	ولی (اما) لیکن
سیاس	شکر (شکر)	هاوش	ملت (امت)
سد	۱۰۰	هاوشان (هاوشنی)	ملک (مللی)
سوگہ (زمزمہ)	نمالہ (ندبہ)	ہرو	شجاع
		ہمسیراز	ترجمہ

تهران

سال ۱۳۱۶

شرکت سهامی چاپ